امروزه تحقیقات علمی در مورد روشنفکران و نقش انان در جامعه دوران شکوفایی خود را از سر می گذراند. جامعه شناسان، منتقدان ادبی، سیاسی، فیلسوفان و مورخان فرهنگی زندگی روشنفکران با دیدگاههای چپ و راست را مورد تجزیه و تحلیل قرار می دهند. خیلی تعجب‌آور نیست که روشنفکران توجه زیادی را بخود جلب می کنند. تحول انان، از زمانی که روشنفکرانِ اشکارا سیاسی و از نظر اجتماعی متعهد فرانسوی در قرن بیستم در یک کافه پاریسی جمع می شدند، تا روشنفکران امروز که وبلاگ‌نویس های فعالی هستند، یا روشنفکرانی که مرتبا در میز گردها و گفتگو و شنودهای معروف تلویزیونی ظاهر می شوند، بسیار عظیم و موضوع جذاب و جالبی است. سئوال اصلی این است که چگونه می‌توان به تجزیه و تحلیل و ارزیابی از فعالیت، نقش و عملکرد روشنفکران پرداخت. چگونه می‌توان بین دانشگاهیان، کارمندان، نخبگان، فلاسفه آفتاب مهتاب ندیده، و غیره تمایز قائل شد. و از همه مهمتر آیا لقب روشنفکر قلمرو عمومی (یا روشنفکر اجتماعی) را بایستی یک افتخار تلقی نمود و یا یک محدودیت.
خانم باربارا میشتال، استاد و رئیس جامعه شناسی لستر در یکی از کتاب‌های اخیر خود به بررسی نقش روشنفکران می پردازد. در مورد روشنفکر و نقش آن در جامعه نظرات بسیار متفاوتی وجود دارد و نظر وی نیز فقط یکی از این نظرات است. اما او در ابتدای کتاب خود به جمعبندی نظرات مختلف در طی تقریباً یک قرن گذشته می‌پردازد که بسیار جالب و خواندنی است. بخشهایی از فصل اول کتاب وی را می‌توانید در زیر بخوانید.

تعریف روشنفکر

اثر: باربارا میشتال

برگردان: رضا جاسکی

تعداد کلمات:۴۷۸۳

همانطور که در مقدمه این کتاب بحث شد، ظهور نوع اجتماعی روشنفکر،

«روشنفکر قلمرو عمومی» ، با قضیه دریفوس در اواخر قرن نوزدهم فرانسه ارتباط دارد. روشنفکرمدرن، که ظهور و سقوطش پدیده متمایز کننده و شاخص مدرنیته گشت (Bauman 1995;Bourdieu 1989)، با وظیفه‌اش در مداخله « بنام حقوق و پیشرفتی که به عقب انداخته شده است» (Habermas 1989:73) در هر زمانی که خیر جامعه چنین طلب کند، تعریف می شود. این مسئولیت بیشتر دنیوی است و بیان سکولار نظریه «مدافع ایمان» می‌باشد و برای روشنفکران، بخاطر جاه طلبی های اجتماعی اشان برای نمایندگی قلمرو ایده‌ها، در ورای تخصص ویژه اشان مجوز صادر می کند. «روشنفکران دریفوسی معتقد بودند که بخاطر مزیت غوطه خوردن انان در دنیای عقاید و ایده‌ها بود که آن‌ها حق داشتند، و نه وظیفه اخلاقی، تا در حمایت از ایده‌های جهانشمول حتی در مقابل دولت بایستند» (Coser: 1965:223). ایمان انان به ایده‌های جهانشمول، همراه با اندیشه انتقادی، پیرامون آنچه که انحصارش را در اختیار داشتند، آن‌ها را ملزم می‌ساخت که «تعقیب و پیگیری امر جهانشمول را با مبارزه مستمر برای جهانشمول سازی شرایط ممتاز هستی که ارائه خلوص و پاکی امر جهانشمول را ممکن می‌ساخت پیوند دهند» (Bourdieu 1989:110). تسلط مدل فرانسوی، مداخله در سیاست را به عنوان «سرشت تعریف مقوله» تثبیت نموده است و هم سنجی برای همه مقایسه‌های ملی را فراهم کرده است (Collini 2006:49).

با این وجود، همانطور که باومن (1992) متذکر می شود، این تصویر جدید از روشنفکر بیشتر به عنوان یک پروژه یا فراخوانی به بسیج عمل می‌کرد تا یک تعریف تجربی، چرا که هدف آن نشان دادن ارزش اجتماعی وظیفه روشنفکر بود. آن هم نگاه به آینده داشت و در عین حال دلتنگ گذشته، تا جائیکه در تلاش غلبه بر تکه‌تکه شدن فزاینده آگاهی طبقاتی و احیای وحدت اتوریته اجتماعی زنان و مردان آگاهی بود (Bauman 1995). از سویی این تعریفِ رایج اما مبهم روشنفکر، به اختلاف پیرامون واقعیت دخالت روشنفکران، مسئولیتی که آن‌ها دارند، اشکال تعهد اجتماعی انان، تعاریف انها، دیدگاههایشان، موقعیت طبقاتی و سطح ادغام انان در جامعه، دامن زده است. در نتیجه این ابهام، توصیف روشنفکران تمایل به چرخش در تأکید اینکه تا چه حدی آن‌ها باید «غیر خودی» یا «در امیخته»، متعهد یا منفک، همرنگ جماعت یا شورشی، نافرمان یا عضوی از نخبگان، مستعد برای ابراز نظر انتقادی یا برعکس، باشند وجود دارد. این خصوصیات اغلب دوگانه روشنفکران خمیر مایه اعتقادات متضاد قدیمی و گسترده در مورد

سرنوشت اشان و آنچه روشنفکران از آن تشکیل شده اند، شده است. در نتیجه، از سالهای ۱۹۶۰ به بعد، بحث در مورد روشنفکران متشکل از نظرات متناقض بوده است.....

_____

کولینی معتقد است که «از نظر مفهوم، روشنفکران باید از یک پایه و بنیان نسبتاً مطمئن، از یک فعالیت تخصصی شروع کرده و بطور همزمان به کشت و رشد دیدگاههای بیشتر انتقادی غیر تخصصی بپردازند». بر عکس تعاریف جامعه شناختی، که تمرکز خود را بر روشنفکران به عنوان یک گروه شغلی یا بخاطر موقعیت طبقاتی انان می گذارد، تعریف فرهنگی کولینی از روشنفکران بر پایه عملکرد انان قرار دارد تا اینکه اشتغال و یا عقیده. وی همچنین توجه ما را به این موضوع جلب می‌کند که «نقش روشنفکران نقشی است که توسط مجموعه‌ای از روابط ویژه فرهنگی و اجتماعی شکل گرفته و اجرا می شوند».
با تعریف روشنفکر از طریق کارایی در یک نقش، تأکید می‌شود که نقش روشنفکر شامل تقاطع بعد های مختلف می‌گردد و در نتیجه «روشنفکر بودن همیشه موضوع مربوط به رتبه است». چنین روشی تمرکز را بر این واقعیت قرار می‌دهد: از آنجا که موفقیت و تعهد به برخی از دغدغه های عمومی توده های مختلف، مهمترین عناصر این نقش هستند، سرمایه روشنفکر بایستی بطور مداوم سرمایه‌گذاری مجدد شود، و رابطه بین گوینده و مردم لازم است که به عنوان یک خیابان دوطرفه در نظر گرفته شود. این روش همچنین تنش ساختاری، مانند قطبیت بین نقد و همرنگی با همه، معضل انفکاک و تعهد و پیامد تحولات گیج‌کننده نقش روشنفکران، که ناشی از ناپایداری ذاتی نقش روشنفکر قلمرو عمومی است، را توضیح می دهد.
کولینی تمرکز خود را بر مکانیسم هایی قرار می دهد که از طریق ان یک فرهنگ، این امکان را برای دانشگاهیان، نویسندگان، روزنامه نگاران یا هنرمندان فراهم می‌سازد تا انها داشتن سطح معینی از تفاوت فکری یا فرهنگی را با مخاطب قرار دادن شنوندگان غیر متخصص پیرامون دغدغه های عمومی ترکیب کنند. او این تفکر را که فعالیت سیاسی بخودی خود شالوده روشنفکر است را رد می کند، و در عوض عنوان می‌کند آن چیزی که «بخش اصلی اصطلاح روشنفکر در یک مفهوم فرهنگی» است، نقش اجتماعی وی می باشد. بنا بر این فعالیت سیاسی داشتن یکی از اشکال نقش اجتماعی است که ممکن است، ولی لازم نیست، به اجرا در اید،

روشنفکرلزوماً نبایستی به صورت فعال سیاسی در نظر گرفته شود. علاوه بر این، هیچ مجموعه‌ای از موضوعات نیست که بتواند کسب و کار خصوصیت ویژه کار روشنفکر را مورد هدف قرار دهد».
بنظر می‌رسد که دیدگاه کولینی بخاطر تمرکز آن بر راهی که با موفقیت بتوان نقش روشن‌فکر- شامل فعالیتی بسیار بیشتر از صرفاً بکارگیری تخصص- را اجرا نمود، ماهیت و منحصر بفرد بودن مفهوم روشنفکر را دریافته است و در نتیجه به بهترین وجهی مناسب هدف پژوهش من است. از آنجا که چنین درکی از روشنفکر این امکان را فراهم می‌سازد که بر حرکت بین دو حوزه مفهومی – تثبیت موضع تخصصی و بهره گیری از آن برای ایجاد رابطه با مخاطبین غیر دانشگاهی – تمرکز نمود، این اجازه را به ما می‌دهد که مستقیماً ویژگی اصلی روشنفکر قلمرو عمومی را رسیدگی کنیم. در ادامه، ما به مفهوم و تنش درونی نقش روشنفکر نگاه می کنیم.

نقش روشنفکر قلمرو عمومی

نظر کولینی (2006:190) که اقدام روشنفکری وقتی «انجام می‌شود که با تخصص همگرا شود و خبرگان فراتر از حوزه ویژه خود بروند»، تأکید بر این دارد که روشنفکران قلمرو عمومی همیشه از چند حوزه تخصصی شناخته شده، از جایی که آن‌ها می‌توانند هنگام گفتگو با توده غیر متخصص بر آن سرمایه‌گذاری کنند، آغاز می شود. بنا بر این، می‌توان روی این موضوع بحث کرد که اهمیت روشنفکر قلمرو عمومی با نقش بازگرداندن پیوند بین تولیدکنندگان ایده‌ها (مانند دانشگاهیان، روزنامه نگاران، هنرمندان و محققان) و مردم غیر متخصص مربوط می باشد.
هم‌اکنون اصطلاح «روشنفکر قلمرو عمومی» بخوبی ثبیت شده است و اشاره به «تعداد کمی از دانشگاهیان و فرهنگیان که از حضور رسانه ای قابل توجه ای برخوردارند و از فرصت برای رسیدگی به مسائل سیاسی و اجتماعی جاری استفاده می کنند» دارد (Collini 2006:231). با وجود آنکه در فرانسه از همان ابتدا اصطلاح «روشنفکر» واقعاً به معنی «روشنفکر قلمرو عمومی» بود، در کشورهای انگلیسی زبان مفهوم روشنفکر قلمرو عمومی فقط بعد از سالهای ۱۹۶۰ رایج شد. در ابتدا در موجی از نوستالژی در پی روشنفکر مستقل که با کتاب جاکوبی *آخرین روشنفکران* (1987)

آغاز شد، روشنفکر قلمرو عمومی وارد ادبیات اکادمیک گشت. پیام کتاب که «دانشگاهها عملاً انحصار کار روشنفکری را بدست گرفته اند»، بحث نقش روشنفکران و استقلال آن‌ها – دو عاملی که به عنوان کانون و قلب حرفه روشنفکری انگاشته می شود – در اواخر قرن بیستم را تحت الشعاع قرار داد. جاکوبی، بر خلاف الن بلوم که در کتاب *بن‌بست تفکر آمریکایی* ادعا می‌کند که روشنفکران چپ «دانشگاه را به تباهی کشانده اند»، عقیده دارد « که دانشگاه روشنفکران را تباه می کند» (Lemert 1991: 179). جاکوبی اصرار دارد که زندگی روشنفکری بخاطر تسلط اکادمیک، حرفه ای و تخصصی شدن کار فکری از شکل طبیعی خارج شده، چرا که جای کمی برای آن‌هایی که مایل و قادر به جذب مخاطبان وسیعی بسوی نظرات اشان هستند، باقی می گذارد. جذب روشنفکران توسط دانشگاهها بدان معنی است که آن‌ها تمرد سنتی خود را از دست داده‌اند (Jacoby 1987:82). با دنباله روی از س. رایت میلز (1963)، که از ابتدای دهه ۱۹۶۰ اظهار تأسف می‌نمود، روشنفکران تسلیم سازشکاری شده اند، جاکوبی می‌نویسد که روشنفکران «در طبقه، وضعیت و تجسم نفس و اعمال خود» به طبقه متوسط استوارتری، به آدم پشت میز، متاهل، بچه دار، که در حومه ابرومندی زندگی می کنند، تبدیل شده اند. با وجود موضع اصولی و نوستالژی جاکوبی، که راجع به نقش گذشته روشنفکران قلمرو عمومی رؤیا پردازی می کند، وی این واقعیت را نادیده می‌گیرد که روشنفکران هرگز مستقل نبودند، و نقش روشنفکران غیر دانشگاهیِ وابسته به جنبشهای جدید اجتماعی (مانند فمنیسم و ضد نژاد پرستی) را نادیده می گیرد؛ درخواست وی از روشنفکران برای «حمایت از حقیقت»، مجادله طولانی در مورد اهمیت اجتماعی و سیاسی روشنفکران و بحث نقش دانشگاه در تضعیف استقلال روشنفکران را دامن زد.

در حالی که عده زیادی از نظرات جاکوبی حمایت می‌کنند و ادعا دارند که دانشگاه با اخلاق خود که میان مایگی و چیزهای کم اهمیت و پیش پا افتاده را تشویق می کند، تهدیدی برای کار جدی روشنفکری محسوب می‌شود (Luke et al. 1987)، دیگران مانند سعید (1994) این ادعا که دانشگاهی سازی خطری برای روشنفکر مستقل تلقی می‌شود را مورد انتقاد قرار می دهد. به گفته سعید (1994:61)، دانشگاه، با وجود فشارهای فراوان، هنوز می‌تواند به «روشنفکران یک فضای شبه تخیلی که در آن امکان غور و تحقیق وجود دارد» را ارائه دهد. امروز برای روشنفکر قلمرو عمومی، خطر اصلی انفدر دانشگاهی شدن نیست که حرفه‌ای

شدن - زیرا « کار تو، هم به عنوان روشنفکر و هم برای گذر زندگی، بین ساعت نه و پنج است، با یک چشم بر ساعت و چشم دیگر بر آنچه که رفتار حرفه‌ای مناسب تلقی می‌شود،... ». از نظر سعید سه عواقب منفی بخاطر حرفه‌ای شدن وجود دارد – فشارهای حرفه ای، شیفتگی نسبت به یک کارشناس گواهینامه دار و جذبه قدرت و اقتدار -همه این‌ها احساس هیجان و کشف و روح انتقادی و استقلال قضاوت و تجزیه و تحلیل را می کشد. از این رو، راه حفظ استقلال نسبی روشنفکران، «داشتن روحیه اماتوری و نه حرفه‌ای بودن است». سعید مدعی است که امروز روشنفکر قلمرو عمومی باید یک اماتور باشد، یعنی یک منتقد تنها که «مسائل اخلاقی را حتی در قلب فعالیت‌های فنی و حرفه‌ای مطرح می کند» و تحلیل‌های انتقادی و مستقل اش نه تسلیم قدرت می‌شود و نه اینکه کاملا به فکر تخصص خودش یا به نفع انطباق با آن است. این تصور تقریباً رمانتیک از مبارزه قهرمانانه و ایزوله فردی با قدرت و بنام همبستگی با مظلومان، بیانگر تزلزل کاربرد سعید از واژه «روشنفکر قلمرو عمومی» است. کتاب سعید واقعاً با تنش‌های میان فردیت تنها و همبستگی بدیهی مقابله نمی کند ، چه رسد به حل و فصل؛ بخشا بخاطر اینکه آن کتاب هرگز به یک سطح کافی تحلیلی نمی رسد» (Collini 2006:428) .

اظهارات سعید، اینکه روشنفکربودن به هیچ وجه با دانشگاهی بودن در تضاد نیست اما روحیه حرفه‌ای شدن می‌تواند خطری برای آن محسوب شود، کاملاً جدید نیستند، بلکه ارتباط منفی بین شهرت علمی و تعهد سرشار از شور و شوق، مَحبت و نه تخصص باریک بینانه، توسط دیگران نیز مطرح شده است. برای مثال، فردریش نیچه در *فراسوی نیک و بد*، اعتقاد دارد فیلسوفی که بی پرواست همیشه بر محققین و مردمان عادی برتری دارد، در حالی که خوزه اورتگا گاست بربریت متخصصین را محکوم کرد. با همان روحیه، فلوریان زنانیکی(1940: 134) نوشت که نظم و انظباط علمی مانع اصالت است چرا که محققان در «تلاش خود برای اطمینان مطلق، کمال مطلوب را بالاتر از اصالت قرار می‌دهند و یک کار بنیادی که چیز کمی به ارمغان می آورد اما استاندارهای تثبیت شده را ارضاء می‌کند را بر یک نوآوری مهم تئوریکی که خارج از آن استاندارها قرار می‌گیرد را ترجیح می دهند». علاوه بر این برخی چون پوسنر (2001) ، مایکل والزر (2002) و فولر (2005)، با این ادعای سعید که فقط اگر روشنفکر خارج از حوزه کاری خود قرار بگیرد، مسئولیت برای حقیقت را می‌تواند تجربه کند، موافق نیستند. به گفته والزر، دانش حقیقی منبع قدرت انتقاد است، و منتقدین اجتماعی

به عنوان رقیب خودی بر کار متخصصان تکیه دارند، در حالی که از نظر پوسنر، اماتور بودن روشنفکران قلمرو عمومی استانداردها و اصول جامعه علمی را تضعیف می کند. مثال سعید در باره یک اماتور – یعنی، روشنفکری که «ریسک و نتایج نامطمئن حوزه عمومی را بر فضای داخلی» ترجیح می‌دهد – نوام چامسکی است. اما، همانطور که فولر (2005: 123) اشاره می کند، یک بررسی نزدیکتر آشکار می‌کند که چامسکی و دیگر نمونه‌های روشنفکر قلمرو عمومی اماتور (مانند خود سعید، برتراند راسل و البرت اینشتن) از اتوریته دانشگاهی خود «سوء استفاده» کرده‌اند «طوریکه کاراکتر ادعا ها و دلایل عمومی آن‌ها نشان از تخصص اولیه آن‌ها دارد». پوسنر (2001) حتی پیشتر رفته و عنوان می‌کند که، در عصر تخصص گرایی امروز، ان زمانی که اماتورهایی مثل چامسکی می توانستند کمک با کیفیت بالایی را به نفع مخاطبان خارج از حوزه تخصصی خود انجام دهند، دیگر گذشته است؛ و علاوه بر این، عقاید اماتورها اهمیت کمی در مقابل متخصصین دارد.

پوسنر در کتاب خود *روشنفکر قلمرو عمومی: مطالعه* رکود، در بحث در مورد تأثیر دانشگاهیان و متخصصین موضع کاملاً متفاوتی نسبت به ستایش سعید و جاکوبی از نقد و اپوزیسیون گرایی «روشنفکر مطلق» سارتری می گیرد. او انقدر نگران غیبت روشنفکر قلمرو عمومی نیست، بلکه بیشتر نگران کیفیت کار روشنفکر قلمرو عمومی است. پوسنر از دانشگاه به عنوان مکان مناسبی برای فعالیت روشنفکرانه ستایش می‌کند و بر آن است که نظرات اصلی روشنفکران قلمرو عمومی پیرامون مسائل مهمتر عمومی که خارج از حوزه تخصصی آن‌ها قرار دارد، بدون هیچگونه هزینه و خطری مطرح می‌شوند ولی دارای کیفیت قابل توجهی نیستند. در حالی که سعید روشنفکرعمومی را به عنوان کسی تعریف می‌کند «که جایش آنجایی است که مسائل دشوار را در سطح عموم مطرح می کند تا با دگم و سنت معمول مقابله کند، و کسی است که براحتی نمی‌تواند با حکومت ها و شرکتهای بزرگ همکاری نماید»، برای پوسنر این تعریف بسیار محدودی است، چرا که «این بدان معنی است که تنها اپوزیسیونِ قابل ارزشی که می‌توان ایجاد کرد، در مقابل حکومتها و شرکتها ست». در هر حال، او در تعریف خویش از روشنفکر می‌گوید که «یک روشنفکر قلمرو عمومی کسی است که با استنتاج از منابع فکری خود، یک توده گسترده، و نیز تحصیل کرده، را حول مسائلی با ابعاد سیاسی و اجتماعی مورد خطاب قرار می دهد»؛ که بنوبه خود نیز محدود و باریک بینانه است، چرا که

تمرکز خود را بر شخصیت‌هایی که نتیجه گرا هستند و آن‌هایی که از جریان اصلی رسانه‌های عمومی برای اظهار نظر پیرامون مسائل سیاسی معاصر بهره مند می‌گردند، قرار می‌دهد (Posner 2001: 170). اگرچه پوسنر با سعید موافق است که نقش روشنفکر قلمرو عمومی شامل «مورد جر و بحث قرار دادن هنجارها و نرمهاست»، روشن‌فکرِ او کسی است که صرفاً برای عامه مردم پیرامون امور عمومی برای شهرت و پول می نویسد، تا اینکه کسی باشد که در تلاش برای الغاء تغییرات در جهت به رسمیت شناختن حقوق و ازادیهای فردی همگانی، درگیر مسائل سیاسی شود.
پوسنر مدعی است بازار رسانه‌ها نظارت بر شکل‌گیری روشنفکر، که اکثراً در ارائه کیفیتِ وعده داده شده خود شکست می خورد، را بر عهده دارد. با توجه به قدرت روز افزون رسانه‌های عمومی برای به شهرت رساندن روشنفکر، او عقیده دارد که اشتهای رسانه‌ها برای روشنفکران عمومی افزایش یافته است که نه فقط نسبت معکوسی با کیفیت عمل‌کرد روشنفکرعمومی دارد بلکه نیز نسبت معکوس با خطری که روشنفکران قلمرو عمومی با آن مواجه هستند، دارد. پوسنر نشان می‌دهد که بازار روشنفکران قلمرو عمومی توسط دانشگاهیان قبضه شده است و در عین حال با افزایش تخصص اکادمیک، به شدت این امر را برای دانشگاهیان مشکل ساخته است که نقش روشنفکر قلمرو عمومی را پر کنند. بدست آوردن اعتبار دانشگاهی، که به عنوان بالاترین و بهترین ضمانت اعتبار روشنفکری انگاشته می شود، کار ساده‌ای نیست. علاوه بر این چنین اعتباری همیشه مخاطبان را تحت تأثیر قرار نمی دهد. بنا بر این روشنفکران بر دستگاههای رسانه ای برای افزایش اعتماد خریداران، مانند معروفیت و شهرت برای تعهد شان تکیه می کنند. محصولات روشنفکر قلمرو عمومی عمدتا محصولاتی است که بر اساس ایمان خریده می‌شود و ارزیابی کیفیت آن‌ها امکان‌پذیر نیست. در نتیجه، روشنفکران قلمرو عمومی می‌توانند از بازار روشنفکری با هزینه کمی خارج شوند(Posner 2001).
همچنین، بر خلاف ادعای پوسنر که مشوق های مبتنی بر بازار نمی‌توانند کیفیت محصولات روشنفکر قلمرو عمومی را تضمین کنند، برخی معتقدند که دستگاههای بازار بخوبی عمل می کنند، اگر چه برای اکثر روشنفکران قلمرو عمومی این پول نیست که به عنوان انگیزه عمل می کند. « این درک که خوانندگان احمق نیستند، عادی است» (Wolfe 2003: 370). حتی اگر مهمتر شدن اشتهای پول نسبت به تلاش برای به رسمیت شناخته شدن

وسیع تر، دلیل تغییر رابطه روشنفکران با تبلیغات باشد، هنوز این به ان معنی نیست که بازار جدید ایجاد روشنفکران – که با گسترش و تغییرات کیفی در بازار فرهنگی، مخاطبین، چاپ و مطبوعات، همراه شد – لزوماً دون پایه تر از روشنفکران تولیدی دانشگاه و یا دولت باشد (Kauppi 1996: 1). برای دیگر محققان، مانند بوردیو (1993) و رژی دبره (1981)، بررسی تغییراتِ منابع اعتباریِ روشنفکران نشان می‌دهد که این نه فقط نفی پوسنر، بلکه فرایندهای بسیار بیشتری وجود دارند که در جهت گیری رسانه‌ها در مورد روشنفکران، ایفای نقش می کنند.
تجزیه و تحلیل از تکامل نقش روشنفکران آشکار می سازد که در این بازار بتازگی توسعه یافته فکری برای کارهای اکادمیک، به آسانی می‌توان از طرف رقبایی که توانایی بیشتری در جلب توجه مخاطبان دارند، پشت سر گذاشته شوی (Debray 1981; Kauppi 1996). به گفته پوسنر، «اشتباه گرفتن نبوت با مشاوره سطحی سیاسی » روشنفکران قلمرو عمومی، نتیجه «عدم وجود نگهبانان معمولی که باید وظیفه فیلتر کردن و حفاظت انتشار دانشگاهی را به عهده داشته باشند» می باشد. اما، بنظر می‌رسد که ارزیابی از داده‌های روشنفکری بایستی در زمینه وسیع‌تر تغییرات در فرهنگ سیاسی و در چارچوب گسترده‌تر جنگ پیرامون ارزیابی از کیفیت کار روشنفکرعمومی -جنگی که نشانگر مبارزه برای استقلال روشنفکری است - در نظر گرفته شود (Bourdieu 1989). در کوتاه مدت، فرض زوال کار روشنفکری را می‌توان به عنوان نتیجه این واقعیت در نظر گرفت که بحث‌های عمومی جای خود را به «نمایشات گفت و شنودی شخصیت‌های نامدار» داده است، و این واقعیت که نهادهایی که خارج از حوزه تولید فرهنگی قرار دارند، کار آن‌ها را ارزیابی می کنند. علاوه بر این می‌توان گفت بر خلاف نظر پوسنر، این فقط گناه روشنفکران قلمرو عمومی نیست، بلکه کلاً دانشگاهیان نیز در شکست تفسیرات و پیش‌بینی های خود تقصیر کار هستند. همانطور که اوا اتزیونی-هیلوی (Etzioni-Halevy 1985) نشان می دهد، اکادمیسین های غربی به مجرد آنکه دانش و نصایح انها «انقدر که خودشان ادعا کرده‌اند به درستکاری اخلاقی یا رفاه اجتماعی-اقتصادی جوامع غربی کمک می کند، کمک نرساند، پیامبران شکست‌خورده محسوب می شوند». بنا بر این بطور کلی کتاب پوسنر در مورد شخصیت‌های معروف است تا دستاوردها، چرا که او تمرکز خود را بر اکادمیسین هایی قرار می‌دهد که از استقبال رسانه‌ها لذت می‌برند تا اینکه روشنفکرانی که «دیدگاههایشان عامه مردم را بشدت

تحت تأثیر قرار داده است» (Wolfe 2003: 364). کتاب وی خطرات و عدم قطعیتی که ورود به حوزه و فضای عمومی در بر دارد، و مسائل مربوط به پیامد هزینه و ریسک اهداف کمتر «معروف» توسط روشنفکران کمتر «معروف» را در نظر نمی گیرد.
جالب‌ترین نظرات در میان بسیاری از محققین دیگری که روشنفکران قلمرو عمومی را با تأکید بر آنچه که آن‌ها خارج از وظایف حرفه‌ای خود انجام می دهند تعریف می کنند، از طرف بوردیو و باومن مطرح می شود. بوردیو با به چالش کشیدن مخالفین کلاسیک تفکر ناب و تعهد، روشنفکران را از طریق داشتن یک وظیفه مدنی برای ترویج «اتحاد امر جهانشمول » توصیف می کند. با این حال تأکید او بر اینکه روشنفکران باید تخصص ویژه و اقتدارشان را در فعالیتی خارج از حوزه خاص تخصصی خود بکار گیرند، با ستایش سعید از یک شخصیت نافرمان اماتور اختلاف دارد. بنا بر بوردیو، روشنفکران برای آنکه خود را به مثابه یک نیروی جمعی مستقل تثبیت کنند، بایستی از سرمایه روشنفکری خود بهره گیرند. این سرمایه بخصوص آن‌ها را قادر می‌سازد که استقلال خود را در مقابل اقتدار و اتوریته‌های سیاسی قرار دهند. بوردیو (1989) می‌نویسد که چنین درخواستی از سوی روشنفکران برای یک موقعیت ممتاز در جامعه عادلانه است، چرا که «انها از خودشان به مثابه یک مجموعه کامل که مدافع امر جهانشمول هستند دفاع می کنند». به خاطر آنکه «ورود روشنفکران به سیاست ریشه در اقتدار و اتوریته در زمینه‌های مستقل آن‌ها دارد، این به معنی آن است که بطور متناقضی، روشنفکران «موجوداتی دو بعدی» هستند که – با وجود نفرت و بیزاری بین استقلال و تعهد – قادر به گسترش همزمان هر دو هستند. البته این «ترکیب متناقض اضداد خلوت جویی و تعهد، رفتار معمول روشنفکران، نه یکباره توسط آن‌ها اختراع شد و نه یک بار برای همیشه برقرار شده است» (Bourdieu 1989: 101). بخاطر بی ثباتی و نا اطمینانی، این ترکیب «دارندگان سرمایه فرهنگی را قادر می‌سازد که به این یا آن موقعیت که توسط اونگ تاریخ تضمین می‌شود «عقب نشینی کنند»، یعنی «عقب نشینی» به نقش خالص نویسنده، هنرمند، محقق، روزنامه‌نگار و غیره». با وجود این واقعیت که روشنفکران در معرض انواع محدودیت‌های ظریف و سانسور قرار دارد، آن‌ها بهترین کسانی هستند که می‌توانند بر توهم آزادی غلبه کنند و «در موقعیت موجود قوانینی را استخراج کنند که بتوان بر آن‌ها مسلط گشت،یا از آن خلاص شد». اگر چه در ابتدا بوردیو ژست تعهد سیاسی روشنفکران را همچون حرکات در یک بازی جامع می دید، بعدها

خودش «مشتاق مشارکت در بزرگترین سنت روشنفکران قلمرو عمومی همچون زولا و سارتر» شد (Robbins 2006: 19).
باومن با توجه به منشاء تاریخی مفهوم روشنفکران طبق آنچه که آن‌ها سوای وظایف حرفه‌ای خود انجام می دهند، می‌گوید که روشنفکربودن «به معنی اجرای یک نقش منحصر بفرد در جامعه بصورت یک کل می باشد» (Bauman; Emphasis in original). در چنین فرمول بندی، تأکید بر عمل‌کرد روشنفکران در خارج از نقش تخصصی اشان قرار دارد، و به آن به مثابه آنچه که به روشنفکران اقتدار و اتوریته در یک رشته اکادمیک یا یک حوزه تخصصی اعطا می‌کند نگریسته می شود، و همچنین بر توانایی ویژه انان در کسب یک چشم انداز عام حول مشکلات پیش روی جامعه، تأکید می گردد. با وجود این در حالی که در مدرنیته وابستگی متقابل و همبستگی سازنده بین روشنفکران و حاکمان سیاسی به روشنفکران اجازه ادعای اتوریته می دهد؛ و از این رو، برای خدمت به دولت به مثابه «قانونگذار» در شرایط پست مدرنی که سیاستمداران «اغلب در پی تخصیص توجه هستند»، روشنفکران به «مفسران» یا مترجمانی تبدیل می‌شوند که از «درون» سیستم‌های مختلف اگاهی مشغول به کار هستند. بنا بر این، با وجود آنکه روشنفکرا افرادی هستند که هم توانایی و هم وظیفه اقدام به عنوان «اگاهی جمعی» ملی دارند، یا افرادی که می‌دانند چگونه قانون و ایده عدالت را بالاتر از منافع شخصی، غرایز طبیعی و گروه پرستی قرار دهند، محدود به تفسیر «معانی به نفع کسانی که خارج از جامعه و گروهی که در پشت معانی قرار می گیرند» شده اند و ارتباط «رابطه بین <قدرت محدود> یا <جامعه با معنی> را حل و فصل می کنند».
بطور خلاصه، اصطلاح «روشنفکر قلمرو عمومی» دلالت بر نویسندگان، دانشگاهیان، اکادمیسین ها، محققین و هنرمندانی می‌کند که با عموم مردم خارج از نقش حرفه‌ای خود بر اساس دانش و اتوریته ای که در رشته تخصصی خودشان کسب می کند، دارد. با در نظر گرفتن روشنفکران قلمرو عمومی به مثابه ترکیبی از «نقش متخصص در این یا آن حوزه کار فکری (نویسنده، دانشمند، استاد) و نقش کسی که بنا بر دلایلی احساس دعوت به مشارکت فعال، یا حتی رهبری، در برخی از مجامع مافوق حرفه‌ای، می کند»، جرزی زاکی اشاره به پیچیدگی روابط و تنش های بین عملکردهای عمومی مختلف روشنفکرمی نماید. این تنش‌ها که در درون نقش روشنفکر قلمرو عمومی بافته شده اند، به طور چشمگیری توسط افزایش نهادینه شدن و تخصصی شدن زندگی، تجاری شدن روزنامه‌نگاری

و ظهور ارزش‌های تولید فرهنگی رسانه‌های الکترونیکی زیادتر شده است. در نتیجه، هم سرمایه فکری به روشنفکران اجازه تعهد نسبت به توده وسیع حول مسائل مهم را می دهد، و خود تعهد، احتیاج به آن دارد بطور مداوم دوباره کسب شود، مجدداً فکر شود، و از نو بکار گرفته شود. به عبارت دیگر، یک نیاز مداوم برای منابع اتوریته روشنفکری وجود دارد که موضوع سرمایه‌گذاری مجدد است.

بر گرفته از کتاب روشنفکران و سعادت اجتماعی نوشته باربارا ا. میشتال

Barbara A. Misztal, Intellectuals and the Public Good, 2007

References

Bauman, Z. 1987. Legislators and Interpreters. Cambridge: Polity Press.
1992a. 'Love in adversity: on the state and the intellectuals, and the state of the intellectuals', Thesis Eleven 31: 81–104.
1992b. Intimations of Postmodernity. London: Routledge.
1995. Life in Fragments. Oxford: Blackwell.
2002. 'A sociological theory of postmodernity
Berman, M. 2002. Silence in the Fiction of Elie Wiesel. Cape Town: ComPress.

Bourdieu, P. 1977. Outline of Theory of Practice. Cambridge: Cambridge University Press.
1988. Homo Academicus (trans. P. Collier). Stanford, CA: Stanford University Press.
1989. 'The corporatism of the universal: the role of intellectuals in the modern world', Telos 81 (Fall): 99–110.
1992. 'For a socio-analysis of intellectuals: an interview with L. J. D. Wacquant', Berkeley Journal of Sociology 1: 1–29.
1993. Sociology in Question (trans. R. Nice). London: Sage.
2004. Science of Science and Reflexivity (trans. R. Nice). Cambridge: Polity Press.
Bourdieu, P., and L. J. D. Wacquant 1992. An Invitation to Reflexive Sociology. Oxford: Polity Press.

Collini, S. 2006. Absent Minds: Intellectuals in Britain. Cambridge: Cambridge University Press.

Collins, H. M. 1974. ‘The TEA set: tacit knowledge and scientific networks’, Science Studies 4: 165–86.
Collins, R. 1998. The Sociology of Philosophies: A Global Theory of Intellectual Change. Cambridge, MA: Harvard University Press.
2004. Interaction Ritual Chains. Princeton, NJ: Princeton University Press.

Fuller, S. 2003. ‘The critique of intellectuals in a time of pragmatist captivity’, History of Human Science 16 (4): 19–38.
2005. The Intellectual. London: Icon.

Habermas, J. 1989. The New Conservatism. Cambridge: Polity Press.
1997. A Berlin Republic: Writing on Germany (trans. S. Rendall). Lincoln: University of Nebraska Press.
2001. The Postnational Constellation: Political Essays. Cambridge: Polity Press.
2002. ‘Civil society and the political public sphere’, in: C. Calhoun, J. Gerteis, J. Moody, S. Pfaff and I. Virk (eds.), Contemporary Sociological Theory. Oxford: Blackwell, 358–77.

Jacoby, R. 1987. The Last Intellectuals: American Culture in the Age of Academe. New York: Basic.
1999. The End of Utopia: Politics and Culture in an Age of Apathy. New York: Basic.

Said, E. 1994. The Representation of the Intellectual: The 1993 Reith Lectures. London: Vintage.
1996. ‘Orientalism and after’, in: P. Osborne (ed.), A Critical Sense: Interviews with Intellectuals. London: Routledge, 65–89.